

اختلافات درون جمهوری اسلامی و میان این رژیم و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای!

مقابله با این سیاست اعلام کرده است که، برجام‌های ۳،۲ و غیره مطرح نیست و این سیاست «تفکر تزریقی آمریکا است». سیاست راهبردی این جناح و «راه حل»ش برای حفظ نظام، تداوم سیاست‌هایی است که اسمش را «سیاست‌های انقلابی» در منطقه گذاشته است. یعنی، تداوم حضور در سوریه و عراق و یمن و کمک به حزب الله لبنان. اینان می‌گویند جناح روحانی «با پررنگ جلوه دادن سایه جنگ میان ریاض و تهران، دست‌دراز کردن به سوی سعودی‌ها و شروع برجام منطقه‌ای را توجیه می‌کنند» و می‌گویند: «کسانی که مطرح می‌کنند حاج قاسم سلیمانی باید جای خود را در منطقه به محمد جواد ظریف بدهد دقیقاً چه چیزی را نشانه گرفته‌اند؟» (همان جا).

«آزاد سازی موصل» و سهم‌خواهی از نسل‌کشی هنوز چند روزی از «آزادسازی» موصل نگذشته که معاملات و سهم‌خواهی بر ویرانه‌ها و کشتار هزاران انسان در جنگی میان مرتجعین اسلام‌گرای داعش با دولت مرتجع عراق که از حمایت امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی برخوردار است، آغاز شده است. از یک‌طرف، امپریالیست‌های آمریکایی خیز برداشته‌اند تا پروژه چند ده میلیارد دلاری بازسازی موصل را به کیسه خود روانه کنند ولی نه فقط این بلکه مهم‌تر این‌که جا پای خود را از نظر جغرافیای سیاسی در این جا محکم کنند و از سوی دیگر همین مساله دعوای درونی هیئت حاکمه اسلامی ایران را تشدید کرده است. هر کدام می‌خواهند بگویند سهم کدام‌شان در «آزاد سازی موصل» بیشتر بوده است. قاسم سلیمانی می‌گوید صنایع اسلحه‌سازی ایران برای مسلح کردن «حشد الشعبی» (شعبه عراقی بسیج اسلامی) سه شیفته کار می‌کرده و فرمانده «حشد الشعبی» کلید انبارهای اسلحه جمهوری اسلامی را در اختیار داشته است و روحانی می‌گوید: تولید و هزینه سلاح‌ها ادامه در صفحه بعد

رابطه با امپریالیسم آمریکا قرار دارد که در سیاست‌های منطقه‌ای امپریالیسم آمریکا و وقایع جاری در خاورمیانه، متمرکز شده است. اختلافات میان جناح‌های حکومتی در واژه‌هایی از این دست ابراز می‌شود: قدرت اول منطقه شدن یا منطقه را قدرت‌مند کردن؟ پشت این عبارات «رمزی» صاف و ساده این مساله قرار دارد: آیا جمهوری اسلامی به‌خواست امپریالیسم آمریکا مبنی بر این‌که ایران باید نیروهایش را از سوریه بیرون بکشد، در یمن در مقابل عربستان صف‌آرایی نکند، در لبنان به حزب‌الله کمک نکند و تبدیل به «دولت متعارف و مطلوب آمریکا» بشود تن می‌دهد یا خیر؟ سیاست «راهبردی» جناح روحانی برای عبور از وضعیت بحرانی این است: «به‌جای قوی‌ترین کشور منطقه شدن، باید در پی قوی‌ترین کشور در منطقه نباید به‌عنوان هدف اول دنبال شود، بلکه باید منطقه‌ای قوی‌تر مد نظر ما باشد...» (نقل شده از حسن روحانی در مجله مثلث، ۲۴ تیر ۹۶ - مقاله «منطقه قدرت‌مند با حاج قاسم»). از دید این مجله (که ارگان یک جناح از اصول‌گراها است)، مدل راهبردی روحانی در سیاست خارجی «تعارضات فراوانی دارد هم با سیاست‌های اصولی جمهوری اسلامی و هم البته در مقابل تمام تلاش‌هایی است که در این چند سال صورت گرفته است» (همان جا).

در همین راستا، سیاست جناح روحانی، تحت عنوان «برجام منطقه‌ای» طرح می‌شود. یعنی، دنبال کردن توافق هسته‌ای با آمریکا و رساندن آن به توافق منطقه‌ای. به باور جناح روحانی، فقط این سیاست است که می‌تواند جمهوری اسلامی را نجات دهد. اما «رهبر» در

و زیرمجموعه‌های آن است که عمدتاً زیر سیطره اقتصادی سپاه قرار دارد. در کنار این‌ها، بگیر و بندهایی که از یکدیگر می‌کنند قرار دارد که نشانه عمیق‌تر شدن این کشمکش‌ها است. اما، دعوای دوره انتخابات و تداوم و گسترش آن، دعوای زرگری میان آن‌ها نبود که بتوانند کنار گذاشته و به «اجماع» برسند. هرچند کاندیداهای ریاست جمهوری در دوره انتخابات تلاش می‌کردند به‌طور «حساب‌شده» یکدیگر را متهم به انواع دزدی و اختلاس و زمین‌خواری و ... کنند اما ورشکستگی اقتصاد بحرانی‌زده، تداوم ۳۸ سال اداره جامعه از طریق دین و سرکوب امنیتی و نتایج سیاسی و اجتماعی حاصل از آن و درگیری در جنگ‌های گسترش‌یابنده خاورمیانه اموری نیستند که بتوانند آن را به پس پرده برانند. این‌ها گسل‌های مهمی هستند که کل هیئت حاکمه اسلامی روی آن‌ها بندبازی می‌کند. جمهوری اسلامی با بحرانی چندجانبه و به هم گره‌خورده روبه‌روست. از یک‌طرف در بیرون مرزها درگیر در جنگ‌های ارتجاعی منطقه است و از طرف دیگر در داخل با اقتصاد ورشکسته، بیکاری و تورم و تشدید بحران‌های سیاسی و نزاع‌های درونی. تفسیرهایی مختلفی از علل نزاع‌های درونی هیئت حاکمه می‌شود. مثلاً، گفته می‌شود تشدید اختلافات پس از انتخابات بر سر ترکیب کابینه روحانی است و قبل از این‌که «رهبر» ریاست جمهوری روحانی را «تحلیف» کند باید چیدمان کابینه روشن شود. این هم البته، عامل مهمی در تشدید دعوای درونی این مرتجعین است. اما اختلافات آن‌ها به قول خودشان «اختلافات راهبردی» است. یعنی، ربط به ساختارهای کلی این نظام دارد. در مرکز این اختلافات، موضوع

دو ماه از انتخابات ریاست جمهوری می‌گذرد و نزاع درونی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی حادث‌تر شده است. مرتباً از سوی هر دو جناح «هشدار» داده شده و طرفین «نصیحت» می‌شوند که «وحدت» کنند و دوره رقابت انتخاباتی را پشت سر گذارند و «بر نقاط مشترک یعنی حفظ نظام و تقویت کشور اجماع» کنند. از یک سو، رئیس حزب کارگزاران، روحانی را نصیحت می‌کند که از «کلام گزنده» استفاده نکند و از سوی دیگر، سردسته اصول‌گرایان در مجلس اسلامی «اعلام آتش‌بسی یک‌طرفه» می‌کند. سخنرانی روحانی در جمع فعالان اقتصادی در اوایل تیر ماه که گفت: «بخشی از اقتصاد دست یک دولت بی‌تفنگ بود که آن را به یک دولت با تفنگ تحویل دادیم... دولتی که هم تفنگ دارد و هم رسانه در اختیار دارد و همه چیزی دارد و کسی جرأت ندارد با آن‌ها رقابت کند»، با واکنش تند مقامات سپاه پاسداران روبه‌رو شد. نشریه هفتگی «صبح صادق»، ارگان دفتر سیاسی سپاه پاسداران در شماره ۱۹ تیر در یادداشتی با عنوان «سناریوی مشکوک تخریب سپاه در داخل» نوشت: «باید به دنبال کشف ارتباطات میان تخریب‌کنندگان سپاه در داخل کشور، با دشمنان خارجی بود». هم‌زمان انعقاد قرارداد با شرکت نفتی توتال فرانسه و قلمداد کردن آن از سوی مقامات نزدیک به روحانی به‌عنوان «دست‌آور ملی و نتیجه برجام» بر دامنه دعوای درونی افزود و با حمله شدید نشریه «صبح صادق» مواجه شد. این نشریه نوشت: «چرا قراردادهایی با چنین جذابیت‌هایی در درازمدت به بیگانگان اعطا می‌شود و شرکت‌های داخلی از آن محروم هستند؟». منظور از «شرکت‌های داخلی»، ده‌ها شرکت در حوزه‌های نفت و گاز و پتروشیمی و غیره

هم مهم است و امتیازش متعلق به دولت اوست!

این‌ها که چنین بر روی رنج مردم و ویرانگی خانه و شهر آنان به‌معامله بر می‌خیزند و این وضعیت تکان‌دهنده را موقعیتی برای امتیاز گرفتن می‌بینند، دست کمی از داعشی‌ها که به قول قاسم سلیمانی «کودکان را سرخ می‌کنند» ندارند.

امپریالیسم آمریکا و ایران

در این میان امپریالیسم آمریکا به‌شدت تلاش می‌کند بدون برخورد نظامی مستقیم با جمهوری اسلامی و با استفاده از تحریم‌های اقتصادی و با کشیدن هرچه بیشتر جمهوری اسلامی در جنگ‌های نیابتی در منطقه، آن را هرچه بیشتر به زیر چتر سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه درآورد و اگر نتواند چنین کند، آن را هر چه بیشتر تضعیف کند و به سمت فروپاشی براند.

اما کابینه ترامپ، درگیر مسایل داخلی خود است. جنبش ضد فاشیستی که توسط کمونیست‌های انقلابی در اتحاد با بسیاری از نیروهای مترقی از پایین به‌راه افتاده در حال رشد و گسترش است و خواست آن «بیرون کردن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس» است. از سوی دیگر، اختلافات درون هیئت حاکمه آمریکا تشدید شده است و جناح مخالف ترامپ تلاش می‌کند با استفاده از این واقعیت که روسیه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دخالت و به ترامپ در مغلوب کردن کاندیدای حزب دموکرات (هیلاری کلینتون) کمک کرده است، موجبات استیضاح ترامپ را فراهم کند.

سران مفلوک جمهوری اسلامی چشم‌امیدشان به این است که رژیم ترامپ چنان ضعیف شود که نتواند برنامه‌های خود را در قبال جمهوری اسلامی به‌پیش ببرد. اما امپریالیسم آمریکا، در حال معامله با امپریالیسم روسیه و چین هم هست. امپریالیست‌های اروپایی هم در رقابت با آمریکا برای نفوذ در خاورمیانه هستند. هیئت حاکمه اسلامی، تلاش می‌کند بدون آن‌که از پشت خنجر بخورد از تضادهای میان روسیه و آمریکا استفاده کند تا زمین‌نخورد در عین این‌که به‌شدت نگران توافقات و سازش‌های میان امپریالیست‌ها است. به‌طور مثال پس از آتش‌بس اعلامی میان روسیه و آمریکا در جنوب غربی سوریه، نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی هشدار دادند که مقامات

ایران باید نسبت به حضور ایران در سوریه و حفظ منافع تهران در آن کشور حساسیت بیشتری داشته باشند تا این منافع در معاملات سیاسی روسیه و آمریکا وجه‌المعاله قرار نگیرد.

در کل، جمهوری اسلامی اوضاعی به شدت نامتعادل دارد و گسل‌های اجتماعی مانند فقر و سرکوب سیاسی و امنیتی، ستم‌گری علیه زنان و ملل تحت ستم، می‌توانند به‌طور ناگهانی تبدیل به شکاف‌های غیرقابل کنترل و سرکوب شوند.

این تحلیل‌ها چه اهمیتی دارد و برای چیست؟

در چنین اوضاعی که مرتجعین در ایران و در سطح بین‌المللی (یعنی امپریالیست‌ها) با چالش‌های بیسابقه‌ای در رابطه با موجه و مشروع بودن نظام‌ها و دولت‌های‌شان مواجه‌اند و تضادهای عمیق، کل سیستم‌شان را ضعیف کرده است ضرورت و امکان به راه انداختن جنبش‌های مقاومت توده‌ای که کمونیسم قطب موثری در آن باشد، هرچه بیشتر شده است. فقدان یک عامل در ایران به شدت احساس می‌شود و آن‌هم فقدان مقاومت و مبارزه توده‌ای علیه انواع و اقسام مظالم سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و اجتماعی است که روزمره بر مردم اعمال می‌شود. فقدان مقاومت و مبارزه توده‌ای علیه این نظام استثمارگر، امنیتی، اسلام‌گرا غیرقابل تحمل است. این حکومت دینی، طبق قانون اساسی، مردم ایران را درجه‌بندی می‌کند. یکی از دعوای درون هیئت حاکمه که به‌اصطلاح مربوط به «چیدمان کابینه روحانی» است بر سر این است که آیا زن و سنی‌مذهب می‌توانند وزیر بشوند یا خیر! حسن روحانی که مکارانه برای گرفتن آرا از زنان جامعه شعار «برابری میان زن و مرد» سر می‌داد امروز می‌گوید: «زنان پله به پله باید بالا بیایند!» اما سیاست‌های مقاومتی «پله به پله» یعنی وقت خریدن برای رژیم استبداد فاشیستی دینی و روحانی مکار خوب این را می‌داند. این رژیم که به داعش به‌خاطر قتل و جنایت و فرقه‌گرایی دینی می‌تازد خودش در قتل و جنایت علیه مخالفین‌اش و در فرقه‌گرایی دینی شاخص و پیشقراول در خاورمیانه بوده است.

۳۸ سال اداره یک کشور از طریق حکومت امنیتی/نظامی که در قلب آن کشتار هزاران زندانی سیاسی دهه اول به

قدرت رسیدن این رژیم قرار دارد، امروز باید تبدیل به بزرگ‌ترین ادعای ناممکن مردم علیه این رژیم بشود. این رژیم بر حسب قانون، زنان این کشور را «نصفه» حساب می‌کند و برای آنان حق یک انسان کامل را قائل نیست. این اگر یک رژیم قرون وسطایی پوسیده و منسوخ نیست پس چیست؟ نظام اقتصادی جمهوری اسلامی آن‌چنان گندیده است که حضرات حاکم قادر به پوشاندن آن نیستند. این نظام اقتصادی و خشم نسبت به آن، بحث روزمره ده‌ها میلیون نفر است. این نظام اقتصادی به‌اندازه ایدئولوژی‌اش پوسیده و منحط است. این یک نظام سرمایه‌داری وابسته به نظام سرمایه‌داری/امپریالیستی جهانی است و هرگز نمی‌تواند به هشتاد میلیون مردم به‌جز فقر و شکاف طبقاتی که تصاعدی رشد می‌کند چیزی بدهد. اقتصاد سرمایه‌داری حاکم در جمهوری اسلامی دو راه بیشتر ندارد: یا با شیب کم، بخش عظیمی از طبقه میانی را به میان فقرا پرتاب کند یا با حرکتی ناگهانی ده‌ها میلیون نفر از طبقه میانی را به میان قشرهای فقیر جامعه براند. وضعیت آن‌ها که پیشاپیش در قشرهای فقیر هستند روشن است.

چنین وضعیتی فقط و فقط یک راه واقعی را در مقابل اکثریت توده‌های مردم می‌گذارد. در هر عرصه و جنبه باید علیه این رژیم مبارزه بشود. زنان، آزادی و برابری در همه عرصه‌ها از تحصیل دانش و شغل تا ورزش و رفت و آمد آزادانه در خیابان و سفر تا آزادی پوشش را باید حق خود بدانند و برای آن مبارزه کنند. کارگران و معلمین و پرستاران و دیگر زحمت‌کشان و بیکاران باید حق تجمع و اعتراض و اعتصاب را حق اولیه خود بدانند و برایش مبارزه کنند تا صدای‌شان را در مورد فقر و شکاف طبقاتی به‌گوش همه برسانند و مردم دیگر را همراه کنند. همه مردم باید برای نجات محیط زیست و هوای سالم بجنگند و این رژیم و سیاست‌های مخرب‌اش را در نابودی محیط زیست نشانه بگیرند. همه باید آزاد باشند و بتوانند مضحک‌های انتخاباتی این اراذل و اوباشی که بر ما حکومت می‌کنند و داعیه «الهی» دارند را افشا کنند. توده‌های ملل تحت ستم باید برای آزادی سخن گفتن و آموختن به زبان مادری و برای حق تعیین سرنوشت

خود مبارزه کنند. همه این‌ها حقوق ابتدایی و غیرقابل گذشتن هستند. توده‌های مردم باید یاد بگیرند که نترسند و آن را بخواهند و عملی بکنند. کمونیست‌های انقلابی نه تنها باید خود مروج و سازمان‌دهنده چنین مقاومت و مبارزاتی باشند بلکه هر آن‌جا که چنین مبارزاتی است به آن متصل شده و دورنمای خلاصی از شر جامعه طبقاتی و مبارزه برای دست‌یابی به جهانی فراغ از این همه رنج و درد غیرضروری، یعنی جامعه کمونیستی را به این مقاوت‌ها و مبارزات پیوند بزنند. توده‌های مردم باید آگاه شوند که در مقابل «قدرت اول» یا «منطقه قدرت‌مند» بگویند، ما قدرت سوسیالیستی و منطقه سوسیالیستی می‌خواهیم. دعوای این رژیم با عربستان و آمریکا ربطی به ما ندارد. این‌ها با وجود دشمنی با یکدیگر و داشتن ایدئولوژی‌های متفاوت و روش‌های متفاوت در اعمال حاکمیت پوسیده‌شان بر مردم کشورهای تحت حکومت‌شان، همه از یک جنس هستند: همه نمایندگان طبقه انگل استثمارگر سرمایه‌داری‌اند؛ همه‌شان منسوخ و متعلق به گذشته‌اند و مانند بختک بر روی مردم این منطقه و جهان افتاده و جهان را در همه نقاطش غیرقابل زندگی کرده‌اند. ما منطقه‌ای سوسیالیستی می‌خواهیم که مردم آن، هم در داخل مرزهای‌شان (تا زمانی‌که مرزها باقی بمانند) و هم در سراسر منطقه داوطلبانه و آگاهانه در تعاون و دوستی با یکدیگر امکانات و استعدادها و تجارب و زیبایی‌های‌شان را یک‌کاسه کنند و یک زندگی شایسته برای همه بسازند و هم‌زمان به رهایی تمام جهان از اسارت نظام سرمایه‌داری و قدم گذاشتن در عصر کمونیسم جهانی، خدمت کنند. چنین منطقه‌ای را باید تصور کرد و برای ایجاد آن ازاده ابتدا سخت و دوردست به‌نظر می‌آید. اما بشر موجودی است که می‌تواند نقشه ساختمانی را در ذهن بکشد و آن را گام به گام عملی کند. ما کمونیست‌های انقلابی معماران چنین آینده‌ای هستیم. باید به صفوف ما بپیوندید. به‌خاطر رهایی و آزادی مردم ایران، مردم منطقه و کل بشریت. اولین گام در این راه، سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی است. ■

به یاد رفیق عزیزمان امیر حسن پور

با تجدید انتشار مقاله آتش ۵۹ در مورد «مصاحبه با امیر حسن پور درباره‌ی روزاوا و گروه‌های چپ در کردستان»

رفیق امیر در تاریخ ۳ تیر ۱۳۹۶ پس از سال‌ها مبارزه با سرطان در شهر تورنتوی کانادا درگذشت. ما رفیقی کمونیست را از دست دادیم که یاورمان بود، آموزگاری دوست‌داشتنی و آگاه که هیچ‌گاه از یاد دادن و یاد گرفتن و امید دادن به رهایی از نظام استثمار طبقاتی دست بر نداشت. رفیقی با دانشی عمیق و گسترده از علم انقلاب و همواره پرسش‌گر و جستجوکننده برای یافتن راه رهایی از شر نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و متکی بر بزرگ‌ترین دستاوردها و تجارب انقلابی. رفیقی که به استعاره، تولد خود را هم‌زمان با اولین موج بزرگ جنبش بین‌المللی کمونیستی، یعنی کمون پاریس، نخستین دولت نطفه‌ای دیکتاتوری پرولتاریا، می‌دانست. رفیقی که استوار بر فراز بلندترین قله‌های علم کمونیسم انقلابی از مارکس تا به کنون قرار می‌گرفت و تجارب گران‌مایه و متنوع خود را در مبارزه برای رهایی بشر از استثمار و ستم طبقاتی در اختیار قرار می‌داد و صمیمانه به تجارب نسل نوین کمونیست‌های انقلابی گوش می‌داد. شادمان بود از این‌که چنین نسلی پا به میدان مبارزه گذاشته و راه را ادامه می‌دهد. خوشحال بود از این‌که از درون این نسل، پیشروانی برخاسته‌اند که نسل کمونیست‌های قدیمی و پابرجا و آرمان‌گرایی علمی آنان را عین واقعیت و راهگشا برای انقلاب کمونیستی می‌دانند. امیر، تاریخ واقعی انقلابات



کمونیستی را تشریح می‌کرد، بر دستاوردهای این تاریخ برای رهایی انسان از نظام استثمار تاکید می‌گذاشت و هم‌زمان کمبودها و اشتباهات را برای ترسیم دنیایی بهتر، تحلیل می‌کرد.

بی‌تردید جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش انقلابی ایران یکی از آگاه‌ترین، شریف‌ترین، صادق‌ترین یاران و همراهان همیشگی خود را از دست داده است. هرچند انده از دست دادن امیر از کوه سنگین‌تر است اما گستره آن چه امیر می‌خواست و مروجش بود، دریایی چنان وسیع و عمیق است که بتوانیم غم از دست دادن او را به تلاش و مبارزه برای رسیدن به جهانی کمونیستی که همواره منشاء و انگیزه مبارزاتی امیر بود، تبدیل کنیم.

امیر، چند ماه پیش از درگذشتش کتابی را با عنوان «بر فراز موج نوین کمونیسم» انتشار داد. این کتاب در ایران زبرزمینی به چاپ رسیده است. متن کامل این کتاب که شامل مقالات متعددی از امیر است در سایت www.cpimlm.com در دسترس می‌باشد.

در شماره ۵۹ نشریه آتش، مصاحبه‌ای با امیر تحت عنوان «معرفی یک مصاحبه‌ی الهام‌بخش»، منتشر شد. به یاد رفیق امیر و برای معرفی دوباره خط فکری و ایدئولوژی او به خوانندگان، بخش‌هایی از این مصاحبه را تجدید چاپ می‌کنیم. (۱)

«گفتگوی اخیر رفیق امیر حسن پور با عنوان «مصاحبه با امیر حسن پور درباره‌ی روزاوا و گروه‌های چپ در کردستان»، گفتاری کمونیستی است. در این مصاحبه، رفیق امیر در

کردستان فکر کنم نمی‌توانم از این چارچوب تاریخی جهانی خارج بشوم... ضرورت تاریخی است که جلوی این‌ها گرفته بشود و دنیای دیگری خلق کرد». اما رفیق امیر در این نقطه توقف نمی‌کند و برای ما از کمونیسم نوین و نیاز به آن صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصول این کمونیسم نوین، پرداخته شده است». امیر در پاسخ به این سوال که آیا شکست‌ها و عقب‌گردهای جنبش کمونیستی موجب بدبینی او شده است، پاسخ می‌دهد: «... به هیچ وجه. چیزی که می‌گوییم این است که با کمونیسمی که در قرن ۲۰ ام تجربه‌اش را داشتیم و تئوری‌هایش، دیگر نمی‌شود ادامه داد. نیاز به کمونیسم نوین است که بفهمد آن اشتباهات چه بوده. مساله این است که خود تئوری‌های مارکسیستی هم اشکالاتی داشت. مارکس و انگلس و لینن و مائو با این‌که در مجموع، درک علمی از جامعه و گذشته و آینده داشتند اما اشکالاتی در دیدشان بود. باید از این‌ها جمع‌بندی کرد. باید یک کمونیسم نوین ساخت و این به‌واقع ساخته شده است. این کمونیسم نوین که لازم است داشته باشیم برای مقابله با این دنیا و آترناتیو واقعی گذاشتن در مقابلش نیاز است. یک کمونیسم جدید است که با مشکلات خود تئوری مارکسیستی هم خط‌کشی می‌کند... و با تجربه‌های تاریخی هم، کمونیسمی است که حتا به مارکس و لینن هم انتقادات متدولوژیک و فلسفی دارد در زمینه‌هایی [که] بسیار فرعی و ثانوی بوده ولی بوده. بدون درک علمی از جامعه و تاریخ و از آینده، سرمایه‌داری اجازه نفی‌اش را نمی‌دهد و دولت سرمایه‌داری نقش بسیار مهمی در این پروسه و مخالفت با این دارد. این کمونیسم نوین بعد از سقوط آخرین کشور سوسیالیستی (چین) در سال ۱۹۷۶ واقعا برایش مبارزه شده. تلاشی است که عمدتاً در حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) صورت گرفت و جمع‌بندی از این‌که چی گذشت... باب آواکیان که این جمع‌بندی‌ها را کرده به آن می‌گوید موج اول جنبش کمونیستی. بحث این است که این موج به پایان رسیده [و] ما نمی‌توانیم دنیا را با کمونیسمی که قبلاً بود تغییر دهیم. احتیاج به یک کمونیسم نوین است و اصول این

چارچوب روزاوا و تجارب یک منطقه باقی نمی‌ماند و ما را با نگاهی کمونیستی به تجربیات دو انقلاب بزرگ قرن بیستم (انقلاب سوسیالیستی شوروی ۱۹۵۶-۱۹۱۷ و انقلاب چین ۱۹۷۶-۱۹۴۹) می‌برد و تصویری از جهان سرمایه‌داری امپریالیستی، تلاش کمونیست‌ها برای به هم زدن آن و جایگزین کردن دنیایی بهتر، دستاوردها و شکست‌ها و پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی ارائه می‌دهد.

تاکیدات امیر به روی این واقعیت که سوسیالیسم برعکس دیگر نظام‌های طبقاتی پیشین به‌طور خودبه‌خودی از بطن سرمایه‌داری زاده نمی‌شود و گذار به کمونیسم پروسه‌ای است کاملاً آگاهانه، با سیاست و نقشه و برنامه‌ریزی و آموزش و در راس همه این‌ها با درک تئوریک درست از اوضاع، با درک علمی از جامعه و تضادها... بیان یک رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی است. امیر در مقابل این سوال که اوضاع کردستان و روزاوا را چگونه ارزیابی می‌کند از مباحث کلان مربوط به سرنوشت بشر و سیاره‌ی زمین آغاز می‌کند و اجزا را در این کلیت قرار داده و پاسخ می‌دهد: «فقط به کردستان و منطقه نگاه نمی‌کنم. براساس دنیایی که در آن به‌سر می‌بریم و به کدام سمت می‌رود و مشکلات چی هست نگاه می‌کنم و آینده خوبی نه‌تنها برای روزاوا بلکه برای هیچ بخش دنیا نمی‌بینم... سرمایه‌داری نه‌تنها بشریت را تهدید می‌کند بلکه امکان باقی ماندن زندگی در کره زمین را هم تهدید می‌کند. مساله، کلا مرگ و زندگی برای بشریت است و کردستان جزئی از این وضعیت است... اگر بخواهم چیزی در مورد روزاوا یا بخش‌های دیگر

کمونیسم نوین، پرداخته شده. این کمونیسم نوین یک دانش پیشرفته‌ی مارکسیستی است. یک آگاهی پیشرفته‌ی مارکسیستی است که بر مشکلاتی که بوده در عرصه نظری فائق می‌آید...»

رفیق، هم‌چنین مباحث و طرح‌های مشخص مربوط به کردستان و نظرات اوچالان در این زمینه را باز کرده و سازش‌کاری نهفته در این تفکرات را آشکار می‌کند. نظراتی که به‌عنوان «کنفدرالیسم دمکراتیک»، «آتونومی دمکراتیک» فرموله شدند و خواستار این بودند که از طریق جامعه مدنی و پارلمان و مذاکره تضاد بین ملت کرد و دولت شوینست ترکیه را حل کنند. رفیق امیر با استفاده از مثال‌هایی نشان می‌دهد که چنین امری در چارچوب دولت‌های ارتجاعی منطقه (ترکیه و سوریه - با بشار یا بی بشار)، ناممکن است. امیر از نمونه‌های روشنی مانند نظام آموزشی مثال می‌آورد و می‌گوید (نقل به معنی):

در روزاوا کتاب درسی درست کرده‌اند. کتاب درسی، سیاست می‌خواهد. چه نوع محتوایی؟ در چه مدرسی؟ معلمین را چطور تعلیم می‌دهیم؟ تدریس به غیر کردزبان‌ها چطور خواهد بود؟ ... برای اداره‌ی اقتصاد چی؟ دادگاه‌ها چی که خیلی مهم‌اند... همه این‌ها باید چیزهایی باشد غیر از این که این دولت سوریه تابه‌حال داشته است. باید در تضاد آن باشد. وگرنه چه فایده‌ای دارد؟ فرض کنیم جنگ تمام شد. یا دولت بشار باقی بماند یا دولت ائتلافی سر کار آمد. یا «پی د» و یا دیگر گروه‌ها. مثل احزاب الاشام که من می‌گویم اشرار الاشام. این دولت اصلاً اجازه‌ی آموزش به کردی نمی‌دهد. حتا آزادی‌خواه‌ترین این‌ها اجازه نمی‌دهد کردها در سوریه به کردی تحصیل کنند. چطور می‌توان در چارچوب دولت سوریه آتونومی دمکرات داشت؟ حتا دمکراسی بورژوازی هم نمی‌توان داشت.

در این بحث، رفیق امیر نشان می‌دهد که بدون سرنگونی دولت‌های ارتجاعی منطقه، بدون به روی کار آوردن نظامی انقلابی همه‌چیز توهم است. رفومیسم و ناکجاآباد است که رهبری‌های بورژوازی، مردم را به آن فرا می‌خوانند. به قول رفیق امیر این خط‌ها و مواضع، تاکتیکی

نیست. بلکه خط و راهی است که رهبری‌هایی بورژوازی در پی گرفته‌اند.

... رویکرد مهم در مصاحبه این است که رفیق امیر حاضر نیست در برابر راهی که غلط است سکوت کند. حتا اگر بسیاری از رزمندگان این راه، توده‌های مردم به‌ویژه زنانی هستند که برای اولین بار دارند سرشان را بالا می‌گیرند. دقیقاً به‌خاطر همین‌هاست که رفیق امیر، سکوت نمی‌کند و به ما یاد می‌دهد که مصلحت‌اندیشی‌های غلط را باید کنار بگذاریم و بی‌راهه‌ها را نقد کنیم و این بهترین همبستگی و یاری به آن دسته از رهروان این راه است که با نیات و آمال رهایی‌بخش و زیبا وارد این بی‌راهه شدند که نتیجه‌اش بن‌بست و چه‌بسا سرخوردگی‌های بسیار و از دست دادن فرصت‌ها و نیروهای بسیار خوب است.

در فضای سیاسی اسفناکی که در جنش‌های مختلف خاورمیانه حاکم است و به جوانان، فریب و خودفریبی می‌فروشند، حرف‌های محکم رفیق امیر در مورد اسرائیل الهام‌بخش است. آخر، یک دولت استعماری که بر نسل‌کشی یک مردم دیگر بنا شده چطور می‌تواند به رهایی مردم کردستان خدمت کند؟ کسانی که این حقیقت تاریخی را نمی‌بینند بهتر است کمی تامل کنند و بپرسند: واقعا دارند چه می‌کنند؟

شک نیست که رفیق امیر به‌خاطر صراحت لهجه‌ی انقلابی کمونیستی‌اش در پست‌های تاریک‌اندیش یا فضای لیچارگوی اینترنت مورد حمله قرار خواهد گرفت. اما چنین رفیقی هرگز نمی‌تواند به‌جای این که بیان‌کننده‌ی منافع واقعی و راه رهایی واقعی نه‌تنها توده‌های مردم کردستان بلکه میلیاردها بشر تحت ستم و استثمار و در نهایت کل بشریت باشد، در مقابل بن‌بست‌ها و تلاش‌هایی که می‌شود تا توده‌های مردم به زیر بال و پر بورژوازی کشیده شوند، سکوت کند. او در واقع برای کسانی که واقعا می‌خواهند در مقابل وضعیت هولناک جهان، راه رهایی را به توده‌های مردم نشان دهند مدل‌سازی می‌کند.

«آتش»
یادداشت:
۱. لینک تصویری این مصاحبه را در <https://www.youtube.com/watch?v=OqarorjOeKk> ببینید.

معرفی کتاب «نقد جهان اوچالان»

فصل پنجم: ملت دمکراتیک: پیامبر روح سپیدپوش قبیله

نام کتاب: نقد جهان اوچالان

نویسنده: صلاح قاضی‌زاده با همکاری امید به‌رنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵



نقد جهان اوچالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوچالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. کتاب شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول و دوم و سوم و چهارم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این‌جا به معرفی فصل پنجم می‌پردازیم.

عنوان فصل پنجم: ملت دمکراتیک:

پیامبر روح سپیدپوش قبیله

مشکلات دیدگاه‌های «کلاسیک» در مورد مساله ملی دچار نخواهد شد چون اصولاً از ساختار فاسدکننده‌ی دولت و دولت‌گرایی عبور کرده است. خصلت ناسیونالیستی نظریات اوچالان آن‌جا است که مساله‌ی رهایی بشر را با مقولۀ ملت توضیح می‌دهد و مبنای مبارزه‌اش را بر ملت و ملیت استوار می‌کند. دغدغه اصلی اوچالان و طرفدارانش جایگاه ملت کرد و وضعیت کردها در جهان امروز است و مانند هر جریان ناسیونالیست دیگری، سنگ بنای انقلاب و تغییر را ملت قرار می‌دهند و به‌دنبال احقاق حقوق تاریخی ملت کرد هستند اما نه از طریق تأسیس دولت بلکه به وسیله دمکراسی و ساختن «جامعه دمکراتیک». از

فصل پنجم به ناسیونالیسم اختصاص دارد و این‌که خصلت ناسیونالیستی تفکرات اوچالان و طرفدارانش دارای چه عناصری است و در مقابل آن چگونه باید افق رهایی ملت کرد را ترسیم کرد. مساله کرد و کردستان در مرکز تفکر اوچالان و فعالیت سیاسی پ.ک.ک قرار دارد اما آن‌ها اصرار دارند که ناسیونالیست نیستند زیرا ناسیونالیسم از نظر ایشان به‌معنای تلاش برای ساختن دولت ملی است و چون آن‌ها به دنبال کسب قدرت دولتی نیستند مدعی‌اند که از ناسیونالیسم نیز عبور کرده‌اند. اوچالان از اصطلاح «ملت دمکراتیک» برای بیان نقطه‌نظراتش پیرامون مساله ملی استفاده می‌کند و مدعی است مدرنیته دمکراتیک به آن‌ها امکان گسست از وجه ناسیونالیستی دولت-ملت را داده است و این نظریه به معضلات و

نظر اوجالان «پدیده گرد بودن در روزگار ما، بیان هنری یک شیوه ابراز وجود است». او می‌کوشد تاریخ را به گونه‌ای تفسیر و روایت کند که بیانگر «پیشینه‌ی درخشان» و جایگاه مهم و «یگانه ملت کرد» در تمدن بشر باشد و می‌نویسد «کرده‌های اولیه در عصر باشکوه نئولیتیک نیروی محرکه تاریخ جهانی بودند. در اعصار اولیه به‌هنگام تولد نظام تمدن مرکزی و در تغذیه آن نقش گهواره و مادر را ایفا می‌نمودند...» او ریشه‌های تاریخی کردها را به نخستین جوامع متمدن (شهرنشین) در تاریخ و به سومریان می‌رساند و مدعی است تمدن سومر به‌عنوان نخستین تمدن منسجم بشری که انقلاب‌های کشاورزی و انقلاب نئولیتیک (نوسنگی) را انجام داد در جغرافیای کردستان ساخته شده است و بنیان روند جهانی تمدن انسان از هلال حاصل‌خیز زاگرس و توسط کردها آغاز شد و سپس به سایر نقاط جهان صادر گشته و لذا سرچشمه تمامی تمدن بشر به کرد و کردستان باز می‌گردد. ناسیونالیسم اوجالان و طرفدارانش در تقدیس ملت کرد فقط به جایگاه کردها در اعصار گذشته تاریخ محدود نمی‌شود و آن‌ها یک «جایگاه متفاوت» و «نقش ویژه تاریخی» نیز برای کردها در جهان امروز قائل‌اند. اوجالان مدعی است خاورمیانه و در واقع کردستان خاستگاه اصلی تمدن بشری بوده و احتمال این که انقلاب آینده تمدن نوین بشر نیز از کردستان و خاورمیانه آغاز شود بسیار بیش از سایر مناطق و سایر ملل است. به باور او هم‌چنان که در تمدن سومر و بعدها در سایر تمدن‌ها و امپراتوری‌های خاورمیانه بود که انحرافات اساسی مانند مردسالاری، دولت‌گرایی و سلطه، از روند اصلی تمدن آغاز شد، برای نجات تمدن و کل بشریت از مدرنیته کاپیتالیستی نیز باید پروژه‌هایی و دست یافتن به مدرنیته دمکراتیک را از کردستان و خاورمیانه آغاز کرد. یعنی راه‌حل را در همان جایی که بشریت «کلید طلایی تمدن اولیه‌اش را گم کرده است» باید جست‌وجو کرد و یافت. اوجالان می‌گوید «تاریخ بار دیگر کردها

را در همان جغرافیا و به نام انسانیت جهت حفظ و آزادسازی موجودیت‌های اجتماعی ناگزیر از تحقق انقلاب کرده و به پراساخت مدرنیته دمکراتیک فرا می‌خواند». اما در این فصل نشان داده شده که اوجالان پدیده ملت و ملی‌گرایی را از واقعیت تاریخی و طبقاتی‌اش تهی می‌کند و برای آن، تاریخ ابدی و ازلی متصور است و دست‌یابی کردها به خودآگاهی ملی-فرهنگی و دفاع از هویت ملی‌شان از طریق یک سیستم اداری و فرهنگی خودمختار را راه‌هایی ملت‌کرد تعریف می‌کند. او در این مسیر تلاش دارد نوعی ناسیونالیسم اسطوره‌ای برای کردها خلق کند و سوژه‌هایی را نیز از دل ملی-گرایی وام می‌گیرد. حال آن‌که ملت و آگاهی ملی، معانی جدید هستند و مبنای طبقاتی و تاریخی معینی دارند و ستم ملی نیز جزئی از ساختار دولت‌ها و روابط بورژوازی در عصر سرمایه‌داری در بسیاری از نقاط جهان است. برای حل بنیادین مسأله ستم ملی باید ساختار روابط تولیدی و اجتماعی ستم‌گرانه را تغییر داد و سوژه‌هایی بشر را نیز نه از اعماق تاریخ و افسانه‌ها و اساطیر ملی بلکه از دل روابط اجتماعی و سیاسی و حیات جاری همین جهان فعلی باید بیرون کشید. اوجالان وجود طبقات و تضاد طبقاتی درون جامعه‌ی کردستان را انکار می‌کند، در حالی که ملت کرد علاوه بر این که تحت ستم ملت‌های غالب در چهار کشور است اما خودش نیز به طبقات متخاصم تقسیم شده است و حل مسأله کرد برای تمامی این طبقات معنی و نتایج مشترک و مشابهی ندارد و هر یک از این طبقات منفعتی متفاوت در چگونگی حل مسأله ملی دارند. اوجالان مانند هر ناسیونالیست دیگری، وجود طبقات و تکثر طبقاتی را به نام «ملت کرد» درون راه‌حل‌ها و افق‌های سیاسی بورژوازی کردستان ادغام و پنهان می‌کند. راه حل پیشنهادی او به دنبال حل مسأله‌ی کرد از طریق احقاق حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت کردی نیست بلکه آن را در چارچوبه حق شهروندی در جمهوری ترکیه و در بستر سازش و همزیستی با بورژوازی ترک می‌بیند.

در مقابل نگرش بورژوا-ناسیونالیستی اوجالان در این کتاب آمده که ناسیونالیسم قادر نیست واقعیت مادی جهان را به‌همان شکلی که هست ببیند و آن را به‌صورت درست و همه‌جانبه توضیح دهد. به‌همین دلیل در عمل و در جریان مبارزه، قادر به ارائه راه حلی واقعی برای حل تضادها و برای انقلاب و رهایی بشریت نیست. ناسیونالیسم در هر شکل و هر نوعی، انعکاس‌نگاهی تنگ، محدود و وارونه به جهان و تضادهای آن است. درست به این دلیل که سیستم و سوخت و ساز حاکم بر عملکرد جهان را نه بر اساس تضادهای اصلی آن بلکه بر یک مبانی ذهنی و در افق تنگ موقعیت و جایگاه یک ملت - آن هم بخشی از آن ملت - توضیح می‌دهد. در این فصل و در مقابل این نگاه از انترناسیونالیسم پرولتری دفاع شده و گفته می‌شود که سوژه‌هایی که ملت‌ها و واحدهای ملی عشایر و قبایل کردی و غیره بلکه طبقه‌ای است که عملکرد و حیات نظام سرمایه‌داری بسته به آن است. در این فصل مسأله ملی و ستم ملی از چشم‌انداز پاسخ پرولتری یعنی حق تعیین سرنوشت ملل و انترناسیونالیسم توضیح داده می‌شود و چنین نتیجه‌گیری شده که اوجالان بر آن است تا برای کردها در آغاز قرن ۱۲ یک مذهب کردی و آیین ملی بسازد تا حول آن بتواند این ملت را جهت یک پروژه وسیع سیاسی متحد و از نظر فکری و نظری توجیه و متقاعد کند. وظیفه این پروژه مانند هر پروژه ناسیونالیستی دیگری - به‌ویژه از نوع ملی‌گرایی در میان ملل تحت ستم - کشف و بازتعریف «خود حقیقی» و پالودی خود جمعی یک ملت از هموندی «آلودگی‌ها و انحرافات» «دیگری» است تا در مسیر این پالایش و تزکیه روحی جمعی بتوان به «گوهر ذاتی» و تاریخی و کهنسال «خود» ملی دست یافت. این ناسیونالیسم اساطیری برای کارگران و زحمت‌کشان کردستان نقش یک سم فلج‌کننده و یک بی‌راهه سیاسی را دارد که پتانسیل مبارزاتی آن‌ها را به ضامنی برای سیاست بازی بورژوازی کرد تبدیل می‌کند. ■

«آتش»

درگذشت مریم میرزا خانی، دانشمند برجسته

«بدون علاقه داشتن به ریاضی ممکن است آن را سرد و بیهوده بیابید. اما زیبایی ریاضیات خود را تنها به شاگردان صبور نشان می‌دهد. پُرازش‌ترین بخش لحظه‌ای است که می‌گویی آها! ذوق کشف و لذت فهمیدن چیزی جدید. احساس ایستادن بالای یک بلندی و رسیدن به دیدی شفاف و واضح.» (مریم میرزاخانی)

خبر درگذشت این زن دانشمند و جست‌جوگر که هنوز در حال شکفتن بود موجی از تأثر را در ایران و سراسر جهان برانگیخت. مریم در جامعه دینی و مردسالار ایران، نخستین دختری بود که به تیم المپیاد ریاضی راه یافت و مدال طلا گرفت. می‌توان تصور کرد که دست‌یابی به این موقعیت در نظام دینی و ضد زن جمهوری اسلامی که ریاضیات قرار است ملک طلق مردان باشد، تا چه حد دشوار بوده است. می‌توان تصور کرد که مریم برای رسیدن به این موقعیت به‌عنوان یک دختر چه اندازه فشار و تبعیض‌هایی که از سر گذرانده است. فقط همین بس که استاندارد اردبیل در واکنش به درگذشت مریم، بی‌شرمانه گفت: «بسیاری از موضوعات ریاضی برای دختران لازم نیست. همین‌که بتوانند بچه‌ها را بشمارند کافیست. از تعداد بچه‌ها که انتگرال نمی‌گیرند.»

این مرتجعین از رویارویی با واقعیت به‌پاخیزی زنان و به چالش گرفتن نظام دین‌مدار در عرصه‌های گوناگون علمی و اجتماعی و سیاسی و ورزشی ... هراس دارند. زیرا به‌پاخیزی زنان کنه ایدئولوژی ارتجاعی و ضد علمی آنان را برملا می‌کند. در این فضای تیره و ارتجاعی بود که ستاره‌ای در قلمروی علم و دانش و تفکر ژرف و سرشار از «ذوق برای کشف و لذت فهمیدن چیزی جدید»، درخشید و قوام پیدا کرد و تبدیل به الگویی برای بسیاری از زنان ایران و جهان شد.

یک استاد ریاضی که با مریم کار کرده می‌گوید: «او در رشته خود اگر از ابن سینا و زکریای رازی بزرگ‌تر نباشد، کم‌تر نیست. او مانند این دو دانشمند

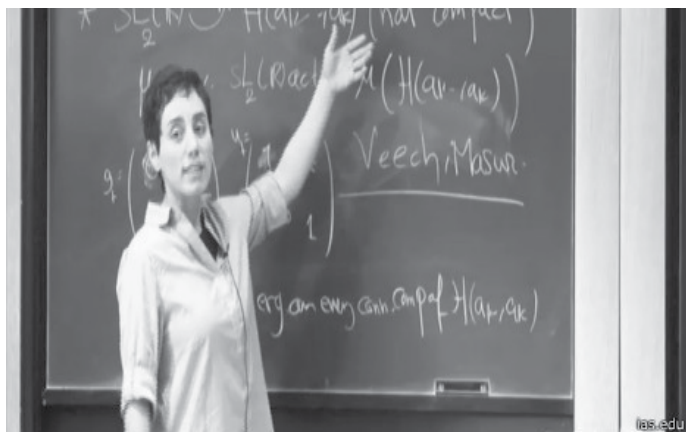
ادامه در صفحه بعد

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به بخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com



در تاریخ ماندگار خواهد شد. اما زن بودنش دلیلی است برای این که جمهوری اسلامی نگذارد چنین موقعیتی را کسب کند. مراسمی برگزار می کنند و مکارانه تسلیتی می گویند و ختم ماجرا. اما همان طور که نتوانستند فروغ فرخزاد را از حافظه و تاریخ حذف کنند، مریم را هم نمی توانند. مریم از ریاضی و به ویژه هندسه، برای فهم و درک جهان پیرامون و کائنات و این که چگونه چنین شکلی به خود گرفته است، استفاده می کرد و فارغ از این که دارای چه تفکر سیاسی ای بود یا نبود، مشغله اش ارائه درسی علمی و عینی و واقعی از جهان و شکل گیری و حجم و اندازه آن بود که عمیقاً در تقابل با افسانه های خرافاتی و دینی قرار می گرفت.

دانشمندانی از این دست همان اندازه که به ارتقای فهم و درک بشر از جهان و شکل گیری هستی خدمت می کنند و راه گشایند، خار در چشم و مغز مرتجعین متحجر و خرافه پرستانند. به خصوص اگر زن باشند.

مقامات رنگارنگ جمهوری اسلامی برای درگذشت مریم، تسلیت می گویند، بیلبورد برای او نصب می کنند و در مساجد مراسم برگزار می کنند. اما نه تنها موهایش را سانسور می کنند که ریاضیات را هم بی شرمانه و با مغز بیمارشان، سانسور می کنند. در تصویری که از مریم میرزاخانی در خیابانها نصب کرده اند او را پای تخته سیاهی پر از فرمول های ریاضی می بینیم اما در میان آنها «کسینوس» (cosinus-cos) را که از نسبت های مثلثاتی است و از دوران باستان برای تعریف زاویه مثلث به کار رفته است، حذف کرده اند!

دانشجوی رشته زیست شناسی در یکی از معتبرترین دانشگاه های ایران می گوید: «زیست شناسی را بدون تئوری تکامل داروین تدریس می کنند. سمنینار در مورد "خلقت" برگزار می کنند و دانشجویی که در مورد تئوری تکامل داروین مطالعه کرده باید با لکت و ده ها اما و اگر از این تئوری دفاع کند. دانشجویانی که جست و جوگرند کارل ساگان و استفان جی گولد را مطالعه می کنند. اما هیچ فضایی در این نظام آموزشی ضد علمی برای آنان نیست. از همین جهت، همه می خواهند بروند...»

در شبکه های اجتماعی در مورد مرگ مریم میرزاخانی، نوشته ای جلب نظر کرد. عنوان نوشته این بود: «بروید گم شوید بی شرفها! مریم میرزاخانی ربطی به شما ندارد». نکته این نوشته این است:

اگر مریم در ایران بود و روسری نداشت، شما دستگیرش می کردید. اگر در ایران بود و می خواست برای دریافت یک جایزه به خارج سفر می کرد باید اجازه شوهرش را می داشت. اگر ایران بود و می خواست دوچرخه سواری کند، دستگیرش می کردید. اگر ایران بود و می خواست در یک استادیوم مسابقه ای ورزشی را نگاه کند، راهش نمی دادید. اگر ایران بود و توی وبلاگش یک کلام علیه شما آدم کش ها می نوشت، تا آخر عمرش در زندان می ماند و... تلاش برای فهم و واقعیت های جهان مادی به همین صورتی که هست، تلاشی است سترگ. کوششی است برای بالا بردن دانش و تفکر کل انسانها؛ و رها کردن بشر از زنجیرهای خرافه و جهل و به تصویر کشیدن دنیایی عینی و واقعی «بدون یک خالق اندیشمند». جهانی که علم قادر به شناسایی آن است و پاسخ برای چراهای بسیار دارد.

مریم میرزاخانی در این مسیر، پیش می رفت و از دست دادن دانشمندی چون او، ضایعه ای برای علم است. ■

«به جهنم خوش آمدید!»

گزارش ارسالی به نشریه آتش از تظاهرات ضد نشست جی ۲۰ در هامبورگ آلمان

در روزهای ۷ و ۸ جولای ۲۰۱۷ (۱۶ و ۱۷ تیر ۱۳۹۶) سران بیست قدرت اقتصادی و سیاسی جهان و رؤسای بانک های بزرگ بین المللی و رهبران تعدادی از کشورهای مهمان در یازدهمین اجلاس گروه ۲۰ (G۲۰) در هامبورگ آلمان دور هم جمع شدند. جی ۲۰ یکی دیگر از نهادهای اجماع و رای زنی سران قدرت های امپریالیستی و کاپیتالیستی حاکم بر جهان است تا بر سر چگونگی پیشبرد این نظام بین المللی بهره کشی و ستم بر مردم، هم فکری کرده و رقابت و کشمکش های درونی شان آ که ناشی از ذات سیستم سرمایه داری است را چاره جویی کنند. پیام رهبران جی ۲۰ به اکثریت مطلق مردم جهان این بود به جهنمی که نظام سرمایه داری برای شان ساخته و خواهد ساخت خوش آمده اند!

به روی یکی از دیوارهای شهر هامبورگ خطاب به سران جی ۲۰ نوشته شده بود: «تصمیمات امروز شما، فجایع فردای زندگی ما است». از مدت ها پیش از آغاز به کار این نشست، احزاب، سازمان ها و گروه های کمونیست، انقلابی و مترقی از کشورهای مختلف و شهرهای گوناگون آلمان برای رویارویی و اعتراض به این نشست تدارک دیده و خلق افکار کرده بودند. بنا بر اعلام رسانه های دولتی مثل «دویچه وله» (صدای آلمان)، بیش از صد هزار نفر در این اعتراضات شرکت کردند که شامل طیف وسیعی از نیروهای سیاسی مانند کمونیست ها، آنارشیست ها، فمینیست ها، فعالین حفظ محیط زیست، فعالین جنبش کوئیر و ال جی بی تی ها، تشکل های دانشجویی، سندیکاهای کارگری، فعالیت ضد جنگ، مدافعین حقوق پناهندگان و مهاجرین و غیره می شدند. فضای عمومی شهر هامبورگ عمدتاً علیه این نشست بود و پرچم ها، شعارها و پوسترهایی مثل «جی ۲۰ به هامبورگ خوش نیامدید»، «fuck G۲۰»، «نه به جی ۲۰»، «هامبورگ جای سران جی ۲۰»

نیست» و غیره بر پنجره بسیاری از مغازه ها و خانه ها و در و دیوار محلات آویزان بود. حال و هوای هامبورگ با همیشه فرق داشت و شور و انگیزه برای اعلام مخالفت و انزجار از پلشتی ها و کثافت های سیستم سرمایه داری در خیلی ها دیده می شد. شب ها خیابان ها، محل شعار و تظاهرات، بحث و گفت و گو و شادی و رقص و ترانه علیه نظام سرمایه داری بود. بالا رفتن روحیه عمومی در اثر یک مبارزه جمعی با قدرت های حاکم در خیلی ها احساس می شد. چندین تظاهرات وسیع که تعداد شرکت کنندگان در برخی از آنها به ۴۰ تا ۸۰ هزار نفر می رسید برگزار شد. یکی از تظاهراتی که به شدت مورد هجوم پلیس قرار گرفت و به درگیری میان پلیس و مردم منجر شد؛ «به جهنم خوش آمدید!» نام داشت. پیام روشن بود: مقاومت و اعتراض مردمی، هامبورگ را برای جنایت کاران و اوباش عضو جی ۲۰ به جهنم تبدیل خواهد کرد و آن ها و نظام تولیدی-اجتماعی شان حق ندارند برای گسترش بیشتر فقر و فلاکت در جهان، برای نابودی بیشتر محیط زیست، برای افزایش شمار بی خانمان ها و مهاجرین، برای بردگی بیشتر زنان، برای افزایش تعداد کودکان کار، برای ترویج بیشتر دین و خرافه و جهل، برای جنگ آفریزی و آدم کشی بیشتر دور هم جمع شده و تصمیم گیری و رای زنی کنند.

در طرف مقابل، دولت آلمان تمام امکاناتش را برای جلوگیری از برگزاری مقاومت و مبارزه علیه این نشست به کار گرفت. اجازه دایر کردن کمپ واحد و مشترک به معترضین داده نشد. پلیس امپریالیسم آلمان ۲۰ هزار نیرو از شهرهای مختلف در هامبورگ مستقر کرد و حتی گفته می شد از دانمارک نیرو به هامبورگ آورده اند. پلیس در همه جا تلاش داشت فضای رعب و وحشت ایجاد کند. ماشین های گول بیکر آب پاش و نفربرهای «ضد شورش» مدام در شهر رژه می رفتند. یگان های مسلح پلیس در اکثر خیابان ها مستقر بودند و در ورودی پارک ها، کوله پشتی ها و کیف های مردم را می گشتند تا مانع از ورود چادر برای زدن کمپ بشوند. پلیس، اتوبان های منتهی به هامبورگ را بسته بود تا مانع از ورود تعداد بیشتری از معترضین به شهر شود. تقریباً ۲۰ ساعت

واقعیت کمونیسم چیست؟

انقلاب روسیه: دولت و انقلاب

دولت با تفنگ و دولت بی تفنگ!

است که عدهٔ قلیلی ابزار عمدهٔ تولید اقتصادی را در دست دارند و از این طریق، اکثریت مردم را استثمار می‌کنند. یعنی، ثروت تولید شده توسط اکثریت را در اختیار می‌گیرند.

اولین طبقهٔ استثمارگر، برده‌داران بودند و سپس فئودال‌ها و امروزه سرمایه‌داران. رابطهٔ طبقاتی میان استثمارگر و استثمارشونده به شدت خصمانه است. طبقهٔ استثمارگر برای حفظ این موقعیت و ممانعت از شورش استثمارشوندگان نیازمند دولت است. در اداره این وضعیت، اعمال قهر و خشونت سازمان یافته و یک‌طرفه، نقش کلیدی بازی می‌کند. منظور از «سازمان یافته» این است که نیروهای سرکوبگر نظامی دولت، دارای سازمان و تشکیلات و دکتترین نظامی و سلسله مراتب و اصول و غیره هستند. منظور از «یک‌طرفه» آن است که طبقه «قانون» فقط دولت حق استفاده از تفنگ و قهر سازمان یافته را دارد. طبقهٔ محکوم حق استفاده از سلاح را ندارد. چون برده (که امروز، پرولتاریا بردهٔ مدرن است) همیشه می‌خواهد برده‌دار (که برده‌دار مدرن امروز، سرمایه‌دار است) را به زیر بکشد. بنابراین، برده‌دار حق استفاده از سلاح را برای برده ممنوع می‌کند. ستمگر همیشه از ستم‌دیدگان می‌ترسد. زیرا ستم‌دیدگی همیشه می‌خواهد ستمی را که بر او می‌شود سرنگون کند. همیشه می‌خواهد یوغ ستم‌دیدگی را از گردن خود باز کند.

ستون فقرات دولت، قوای سرکوبگر قهرآمیز آن یعنی، نیروهای نظامی، انتظامی، پلیس، زندان‌ها، جاسوس‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی هستند. اما این به معنای کم‌اهمیت بودن بخش‌های دیگر دستگاه دولتی نیست. ابزار دیگر دستگاه دولتی نیز بسیار مهم هستند. مانند تحصیلات دین و آئین‌های دینی. مانند موجه کردن سرکوب از طریق قانون‌گذاری. در نهایت، بدون آن که طبقات تحت ستم و استثمار با زور و سرکوب سر جای‌شان نشاندند، کلیت این دولت ارتجاعی نمی‌تواند دوام بیاورد.

پس: اولاً، دولت بخشی از یک نظام اقتصادی-سیاسی است و ماهیت

این چهارمین مقاله در سری مقالاتی است که به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به رهبری لنین که اولین دولت سوسیالیستی جهان را بنا گذاشت، منتشر می‌شود. در این شماره به موضوع «دولت» و اثر مهم لنین به نام «دولت و انقلاب» می‌پردازیم. این اثر تئوریک، حاوی تفکر و نگرش انقلابی کمونیستی در مورد دولت و ضرورت مطلق پرولتاریا در سرنگونی دولت کهنه و استقرار دولت نوین سوسیالیستی است. این نگرش، نقش تعیین‌کننده در تصمیم لنین در آستانهٔ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برای سرنگونی هرچه فوری‌تر دولتی که در نتیجهٔ سرنگونی سلطنت تزاری در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به قدرت رسیده بود، داشت. با خواندن این اثر، به مسألهٔ مرکزی انقلاب پرولتاری می‌بریم. برای اولین بار لنین دکتترین مارکس و انگلس را در مورد لزوم انقلاب قهرآمیز برای درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به کار بست.

حسن روحانی، در ماه گذشته، در نطقی خطاب به جمعی از سرمایه‌داران گفته بود: «ما سرمایه را از دولت بی تفنگ به دولت با تفنگ منتقل کردیم». منظور روحانی این بود که در جریان «خصوصی‌سازی» کارخانه‌ها و املاک و معادن و بانک‌های تحت اختیار دولت، به جای آن که این‌ها را به سرمایه‌داران به اصطلاح «بخش خصوصی» واگذار کنند به دست سپاه پاسداران دادند. بینیم «دولت» چیست تا بی‌پایگی افاضات روحانی را درک کنیم که چیزی به نام «دولت بی تفنگ» وجود خارجی ندارد. لنین در کتاب «دولت و انقلاب» محتوای واقعی نهادی به نام دولت و ضرورت آن برای جامعهٔ طبقاتی را تشریح می‌کند. دولت، یک پدیدهٔ تاریخی است. یعنی، در مقطع خاصی از تاریخ جامعهٔ بشری، با ظهور جامعهٔ طبقاتی به وجود آمد و ابزار اعمال دیکتاتوری طبقهٔ حاکم (طبقهٔ به لحاظ اقتصادی مسلط) بر طبقهٔ محکوم (طبقهٔ تحت استثمار) است. جامعهٔ طبقاتی جامعه‌ای

هر دولت را اساساً نظام اقتصادی حاکم تعیین می‌کند. بدون تغییر نظام اقتصادی، نمی‌توان گفت که یک دولت تغییر کرده است. ثانیاً، ستون فقرات دولت، نیروهای نظامی آن است و چیزی به نام «دولت بی تفنگ» وجود ندارد. درک این واقعیت، برای درک محتوای انقلاب و اسباب و وسایل ضروری برای تحقق انقلاب، تعیین‌کننده است. انقلاب فقط می‌تواند به معنای سرنگون کردن قدرت سیاسی یک طبقه و ریشه‌کن کردن روابط تولیدی مربوط به آن طبقه باشد. انقلاب در درجه اول باید دستگاه دولتی طبقهٔ حاکم را در هم بشکند تا راه برای از میان بردن روابط تولیدی استثمارگرانهٔ آن باز شود. برای درهم شکستن دستگاه دولتی باید ستون فقرات نظامی آن را در میدان نبرد مغلوب کرد. طبقهٔ محکوم نیز برای سرنگون کردن دولت طبقات استثمارگر باید ارتش و جنگ انقلابی خود را داشته باشد. به قول لنین، اگر طبقهٔ کارگر و متحدان آن، این واقعیت را درک نکنند، برای همیشه برده و اسیر سرمایه‌داری باقی خواهند ماند.

در آستانهٔ انقلاب اکتبر، بازهم این لنین بود که در تمایز با دیگر رهبران چپ در جنبش کمونیستی روسیه، توانست نیاز مبارزه طبقاتی را درست تشخیص دهد. او این حقیقت استراتژیک را بیشتر و کیفیتاً بیشتر از بقیه فهمید که پرولتاریا بدون ارتش و دست زدن به جنگ سازمان یافته و رهبری شده به قدرت نخواهد رسید بلکه به طرز اسفناکی به او خیانت خواهد شد.

در این دوره است که لنین اثر بزرگ «دولت و انقلاب» را می‌نویسد. در این دوره است که در مورد فن قیام- ضرورت قهر- دموکراسی و دیکتاتوری می‌نویسد. یعنی به عمیق‌ترین مسائل تئوریک که همه فکر می‌کردند مارکسیسم حل کرده است، می‌پردازد. هم‌زمان لنین برنامهٔ پرولتاریا را به طور زنده بازتاب می‌دهد. برای لنین، طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای که دولت نوینی را باید مستقر و اداره کند، معنا داشت. برنامهٔ انقلابی لنین روشن می‌کرد که بعد از کسب قدرت، پرولتاریا با مشکلات حاد و فوری و مشکلات درازمدت‌تر چه خواهد کرد. مثلاً، با قحطی، بازار سیاه و یا احتکار چه خواهد کرد. چگونه بانک‌ها را گرفته و متمرکز خواهد کرد؛ با صنایع و تجارت چه خواهد کرد. تمام طبقات باید می‌دیدند که پرولتاریا و پیشاهنگ آن، کلید حل معضلات

اصلی جامعه را در دست دارد. این‌ها تبلیغات نبود بلکه برنامه واقعی بود و توضیح می‌داد که رنج بردن از این همه فلاکت اصلاً ضروری نیست و می‌توان از شر آن خلاص شد اما برای خلاص شدن و رهایی، طبقه‌ای باید قدرت دولتی و دیکتاتوری داشته باشد که رنج‌اش بیان رنج کل بشریت است و منفعت‌اش نابود کردن کلیهٔ مصلحتی است که نظام استثمارگر سرمایه‌داری بر بشر تحمیل کرده است. نگاه لنین به طبقهٔ کارگر این‌گونه نیست که این طبقه «بدبخت است و حقوقش را نمی‌دهند؛ پس بیاید مبارزه کنید که حقش را بگیرد». بلکه نگاه علمی‌اش این است که با ظهور طبقه کارگر، عصر جدید و طبقه جدیدی متولد شده که می‌تواند همه چیز را به سرعت تغییر دهد چون نفعش در تغییر رادیکال جامعه و جهان است.

انقلاب اکتبر این حقیقت را تثبیت کرد که برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، پرولتاریا باید ارتش داشته باشد. حل این معضل یعنی ایجاد و قوام‌یابی ارتش پرولتاریا یکی از معضلات مهم انقلاب پرولتاری است. زیرا بدون درهم شکستن ستون فقرات دولت حاکم که نیروی نظامی آن است، انقلاب به پیروزی نمی‌رسد. **تغییر دوره به دوره کارگزاران دولت به معنای «تغییر» نیست!**

تقریباً در اکثر کشورهای جهان، طی انتخابات‌های چند ساله، کارگزاران دولت‌ها عوض می‌شوند و مدیریت دولت، به طور دوره‌ای میان حزب‌ها یا جناح‌های مختلف طبقهٔ حاکمه می‌چرخد. برخی اوقات این «چرخش» به طور مسالمت‌آمیز رخ نمی‌دهد. بلکه جناح‌ها متوسل به «کودتای نظامی» علیه یکدیگر می‌شوند (مانند کاری که یک سال پیش، جناحی از ارتش ترکیه تلاش کرد که انجام دهد و اردوغان را از قدرت ساقط کند) اما این نوع تغییرات به معنای تغییر در دولت طبقاتی حاکم نیست. حتی ممکن است اتفاقی مانند سال ۵۷ بیفتد و دولت حاکم تغییر مهمی کند و رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود. اما حتی چنین تغییری باز هم به معنای تغییر ماهوی در دولت نیست.

پس از نزدیک به چهل سال، جمهوری اسلامی باز هم با وقاحت کامل تلاش می‌کند نیروهای سرکوبگر نظامی خود را «نیروهای مردمی» جا بزند و بگوید چون در نتیجهٔ «انقلاب» بر سر کار

ادامه در صفحهٔ بعد

آمده است پس، برخلاف رژیم شاه یک رژیم مردمی است. اما واقعیت ثابت کرده که این رژیم یک رژیم به تمام معنا ضد مردمی است. امروزه، سپاه پاسداران درگیر در جنگ‌های نیابتی کثیف در منطقه است. اما کار اصلی نیروهای نظامی این دولت، سرکوب مردم است. کافی است نگاهی به وقایع پس از بهمن ۵۷ بیندازیم: سرکوب مردم کردستان، سرکوب خلق عرب در خوزستان، سرکوب شوراهای دهقانی در ترکمن صحرا، ترور فعالین کارگری و سرکوب شوراهای کارگری، سرکوب زنان و تحمیل حجاب اسلامی و در ادامه ایجاد گشت‌های نظامی/امنیتی علیه زنان، کشتار هزاران زندانی سیاسی به‌ویژه از خرداد ۱۳۶۰ به بعد و سپس قتل عام هزاران زندانی سیاسی در

تابستان ۶۷، سرکوب جنبش دانشجویی، سرکوب گردهمایی‌ها و اعتصاب‌های کارگری و به گلوله بستن کارگران اعتصابی و کولبران، سرکوب جنبش سال ۸۸، حکومت نظامی دائمی در کردستان و... کافی است به یکی از جدیدترین تدارکات «امنیتی» سپاه نگاه بکنیم تا بفهمیم «ایجاد امنیت» در قاموس سپاه یعنی چه؟ از قول سرلشگر یحیی صفوی، مشاور عالی فرماندهی کل قوا (یعنی، خامنیه ای) در گزارش «تدوین نظام‌نامه امنیتی و حاشیه‌نشینی در خراسان رضوی» نقل می‌شود که ناامنی در استان خراسان رضوی به علت «جمعیت کثیر حاشیه‌نشین و مهاجر» و ترکیب مسایل «اقتصادی، فرهنگی و سایر معضلات» محتمل است و می‌گوید، «با نگاه به آینده، برای برخورد با ناامنی به

سناریوسازی بپردازیم و در این راستا می‌بایست به تدوین نظام‌نامه امنیتی و حاشیه‌نشینی در استان خراسان رضوی توجه کافی شود و در آن تمامی اقدامات هم‌راستاسازی شود.» (روزنامه شرق، ۲۵ تیر، ص ۳) به طور خلاصه، ترس از ستمدیدگان و «سناریوسازی» برای سرکوب شورش آنان. مسأله جامعه ما این نیست که آیا دستگاه نظامی سپاه پاسداران باید بنگاه‌های مالی و سرمایه‌گذاری هم باشند یا خیر. آیا باید درگیر در سرمایه‌گذاری باشد یا نباشد. مسأله این است که این نهاد حافظ منافع طبقه سرمایه‌داران داخلی و بین‌المللی است. مسأله این است که این نیروی سرکوب‌گر، ضد اکثریت مردم است و از منظر منافع کوتاه‌مدت و درازمدت مردم

«حق» و «مشروعیت» استفاده از سلاح ندارد و سلاح را باید از دستش گرفت تا کلیت این دولت، یعنی کلیت نظام سیاسی و اقتصادی حاکم را سرنگون کرد و بر جای آن دولت دیگری مستقر کرد که راه برای مردم باز کند تا جامعه را بر اساسی به‌جز ستم و استثمار اکثریت به دست اقلیت، سازمان دهند.

کتاب «دولت و انقلاب» لنین را باید به‌دقت خواند و بحث کرد و برای کامل کردن آگاهی، کتاب «دولت و آزادی» نوشته باب آواکیان، از انتشارات «آتش» را باید به‌میان کارگران و زنان و جوانان سیاسی برد تا در مورد محتوای انقلاب و راه متحقق کردن آن آگاه بشوند. به‌قول مارکس: برای این‌که بنایی در عمل فرو بریزد در ابتدا باید در ذهن فرو بپاشد. ■

«آتش»



به جهنم ...

در شبانه روز چندین هلی کوپتر مدام در آسمان در پرواز بودند و به‌واقع هدفی جز ایجاد ترس نداشتند. رسانه‌های خبری و تصویری امپریالیسم آلمان مدام با منتشر کردن تصاویری از آتش‌سوزی، تظاهرکنندگان را به آشوب‌طلبی و خشونت متهم می‌کردند که «فقط جنون، خون و تخریب می‌خواهند!» حتی روزنامه راست‌گرای بیلد (Bild) با منتشر کردن تصاویر تعدادی از تظاهرات‌کنندگان، خواهان شناسایی و دستگیری «آشوب‌طلبان» شد. درست همان کاری که سایت‌های متعلق به سپاه پاسداران در سال ۸۸ علیه مردم معترض در ایران

کردند، با همان ادبیات و همان ترندها. به قول مائوتسه‌دون: مرتجعین، دنیا را با جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی به آتش می‌کشند اما همین‌که مردم برای دفاع از خود شمع روشن کنند، فریاد واخسونتای مرتجعین بلند می‌شود! جالب این‌جا است که بخشی از خرده بورژوازی آلمان و هامبورگ نسبت به «خشونت‌های» صورت‌گرفته از سوی تظاهرکنندگان بیمناک بود و دامنه محکومیت آن حتی به برخی از مدافعین نظام سرمایه‌داری در فضای مجازی ایرانی هم رسید. اما فقط کافی است نگاهی به لیست دعوت‌شدگان و حاضرین در اجلاس هامبورگ بیان‌دازید تا مضحک و البته بی‌شرمانه بودن

این نگرانی بورژوازی و خرده بورژوازی حقیر چه از نوع آلمانی و چه ایرانی آن مشخص شود: ترامپ، پوتین، مرکل، تریسامی، اردوغان، شیخ سلمان و غیره. لیست کاملی از جنایت‌کاران جنگی و تبه‌کاران اقتصادی که فقط در یک قلم ۳۰۰ هزار نفر مبتلا به وبا در جنگ یمن و ۶۰۰ هزار کشته در جنگ سوریه را همین حالا در کارنامه دارند! دسته‌ای از کمونیست‌های طرفدار سنتز نوین باب آواکیان به شکل یک تشکل انترناسیونالیستی شامل رفقای از آلمان، افغانستان، ترکیه، کردستان، ایران و آمریکا به مدت یک هفته به اشکال مختلف به تبلیغ و ترویج ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی در

میان ده‌ها هزار نفر از توده‌های مردم و معترضین و تظاهرکنندگان پرداختند. بحث اساسی بلوک کمونیستی ما این بود که مبارزه مردم علیه نشست سران جی ۲۰ باید بخشی از پروسه راه انداختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی باشد و این کار، بدون در دست گرفتن و به کار بستن سنتز نوین کمونیسم امکان‌پذیر نیست. ما این پیام را با پیوند خوردن به مبارزه مردم در خیابان و در کنفرانس‌ها، تجمعات، تحصن‌ها، تظاهرات‌ها، نشست‌های شبانه و غیره به میان مردم بردیم و کوشیدیم با مبارزه زنده با دشمن، مردم را برای انقلاب تغییر داده و متحد و متشکل کنیم. ■